

قاعده استثنا و پارادوکس مشروعیت شورش در دولت هخامنشی

روح اله اسلامی¹

تاریخ دریافت: 96/09/29

تاریخ پذیرش: 97/11/14

چکیده

دولت هخامنشیان سرآغاز شکل‌گیری عقلانیت حکمرانی است به نحوی که منشور کوروش و سنگ نوشته‌های به جای مانده از آن دوران به خوبی اصول و مبانی حکومت‌مندی ایرانیان را متبلور ساخته است. برخلاف رویکردهای یونانی محور این مقاله هخامنشیان را سرآغاز ایده انسانی و عقلانی حکومت‌مندی می‌داند زیرا در این منطقه است که مفاهیم، رواداری، مصلحت عمومی، اقتدارعالی، عدالت، تکنیک‌های حکومت به شیوه کاربردی ایجاد می‌شود. پرسش پژوهش همان نقطه ضعف حکومت‌مندی هخامنشیان می‌باشد. ایرانیان کارآمدترین و قدرتمندترین سلسله جهان را ایجاد کردند دارای متعادل‌ترین شبکه‌ها و تکنولوژی‌های قدرت بودند اما در مورد شیوه‌های مشارکت مردم در سیاست، نقش و جایگاه مردم در امر عمومی و امکان شورش و اصلاحات از سوی شهروندان دیدگاه بسیار بسته‌ای داشتند و اصلاً اعتقادی به این فرایند نبود. هخامنشیان و همه سلسله‌های کارآمد و قدرتمند ایرانی با آنکه در اغلب وجوه سیاست پیشتاز بودند اما در مورد نقش مردم در سیاست گزاره‌هایی دارند که منجر به بن بست در نظام سیاسی و حاشیه‌رانی یکی از اصلی‌ترین منابع قدرت می‌گردد. این پژوهش با چنین پیش فرض‌هایی بر اساس تئوری استثنا و حاکمیت اصیل قلمروی سیاست سعی می‌کند با نگرشی انتقادی کتیبه بیستون را مورد واکاوی قرار دهد.

کلید واژه‌ها: قاعده استثنا، کتیبه بیستون، حکومت‌مندی، نقش مردم

¹ استادیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد eslami.r@ferdowsi.um.ac.ir

این مقاله برگرفته از پژوهشی است با عنوان "ماخص‌های تداومی خرد سیاسی ایرانی شهری" که در دانشگاه فردوسی مشهد انجام شده است.

بیان مسئله

اصلی‌ترین نقطه ضعف اندیشه سیاسی ایران باستان به نقش و جایگاه مردم برمی‌گردد. در حالی که در دوران معاصر شهروندان با تکنیک‌های دموکراسی، مجلس، تفکیک قوا، جامعه مدنی و حوزه عمومی به شکل‌های مختلف همه ارکان قدرت عمومی را مورد ارزیابی انتقادی و انقلابی قرار می‌دهند اما در ایران باستان چنین رویه‌ای وجود نداشت.¹ مردم در ایران باستان جدای از حکومت بودند و با توجه به کاست‌های شدید طبقاتی جایگاه همه تعریف شده بود به این معنا که درباریان، نظامیان، شاهزادگان، دبیران، روحانیون، دهقانان، صنعت کاران، تجار و ... باید در جایگاه خود قرار می‌گرفتند. عدالت ایرانی به این معنا بود که باید اجداد و تبار یک فرد در سیاست قرار داشته باشند تا آداب آن را بدانند و فرهنگ‌های در صورتی برای فردی تعریف می‌گردید که در تاریخ میراث سیاسی برای او باقی مانده باشد. به این ترتیب مردم حق مشارکت، انتقاد و اعتراض علیه ساختار حاکمیت در ایران باستان را نداشتند. به همین دلیل است که حکومت‌های غیرمردمی هیچ تمایزی میان حکومت و دولت در آنها وجود ندارد. به محض آنکه دولت آنها ناکارآمد باشد و با بحران‌های داخلی و خارجی رو به رو گردد سرنگون می‌شود. در دوره جدید دولت وجهی مردمی و قابل انتقاد پیدا کرده است که به راحتی تغییر پیدا می‌کند. کامل‌ترین، متخصص‌ترین و کارآمدترین دولت‌ها نیز بیش از دو دوره پنج ساله نمی‌توانند حاکم باشند و سریع توسط مردم جایگزین می‌گردند. در حالی که حکومت ملی - سرزمینی است و قوه قاهره اصلی را در بر می‌گیرد. در ایران باستان و همه حکومت‌های قدیم حکومت و دولت با یکدیگر تلفیق شده بودند و به محض آنکه مردم از حکومت ناراضی می‌شدند و یا تفرقه‌ای در ساختار دولت ایجاد می‌گردید فروپاشی ساختار حکومت به وقوع می‌پیوست. در هم آمیختگی حکومت و دولت در ایران باستان باعث می‌گردید که حاکمان برای حفظ قدرت از تکنیک‌های بسیار خشن استفاده کنند به نحوی که هر گونه انتقاد یا حرکت اصلاحی به معنای توطئه‌ای جهت براندازی حاکمیت قلمداد می‌گردید. شکنجه‌ها و اعدام‌ها و شکاف و تفرقه در حکومت ناشی از این مکانیسم تلفیق دولت و حکومت بود چرا که قدرت به سان مردابی راكد بود که هیچ جریان رفت و برگشتی در آن رواج نداشت. این رویه اینقدر زیان بار بود که حتی حاکمیت بعدی تمام آثار قبل را از بین می‌برد. هر چند هخامنشیان به عنوان آغازگر حکومت عقلانی، انسانی و خردمند در جهان معروفند و حتی فیلسوفانی چون افلاطون و گزنفون از تکنیک‌های قدرت ایرانیان ستایش کرده‌اند اما در مورد نقش

مردم و شهروندان کاستی‌های بسیار فراوانی دارند که برای نسل امروز باید با احتیاط و رویکرد نقادانه به اندیشه آن روزگار نزدیک گردید.²

در این نوشتار با رویکردی انتقادی به جایگاه و نقش مردم در اندیشه سیاسی دوره هخامنشیان پرداخته می‌شود. برای این مورد به متن اصلی کتیبه بیستون رجوع خواهیم نمود. باید غبار ایدئولوژیک و عینک همدلانه خودشیفته‌ای را که هیچ‌گونه نقدی بر امپراطوری شکوهمند و قدرتمند هخامنشیان وارد نمی‌سازد کنار زد و از دل واقعیت‌ها با داشتن معیارهای علم سیاست به آن روزگار نگریست. نمی‌توان نگاه پست مدرن داشت و گفت همه چیز در متن خود درست است و همه تکنیک‌های حکمرانی در دوران خود دارای مشروعیت کارکردی می‌باشند. به تمام معنا تاریخ بشر سرشار از استبدادها و حاشیه رانی مردم از عرصه سیاسی است و پژوهشگری که در مورد تاریخ اندیشه می‌نویسد نباید از این امر کوتاه آید که اگر چنین کند ممکن است الگویی خطرناک و توتالیتار برای مردم روزگار خویش خلق کند چرا که تاریخ همیشه در حال توسط مفاهیم مورخان در جریان است.³ این دقیقاً اشتباهی بود که توسط اهالی فرهنگ و اندیشه در تاریخ معاصر ایران بعد از مشروطه بارها تکرار شده است جایی که قضاوت‌ها را با رویکردهای شرقی، عارفانه و یا غیرتخصصی کنار می‌زنند و وجوه انتقادی را از متن تمدن ایران باستان یا تمدن اسلامی سلب می‌کنند.

در این نوشته برای رجوع به واقعیت مفاهیم اندیشه‌ای جهت پاسخگویی به پرسش نقش مردم در حکومت و شیوه‌های اعتراض و پدیدار رودررویی حکومت با شورشیان متن کتیبه بیستون را مورد ارزیابی دقیق قرار می‌دهیم. شورش، فتنه، اعتراض و انتقاد همه صفاتی هستند که برای ایستادن مردم در برابر دولت به کار می‌برند. در دوره هخامنشیان در میانه راه زمانی که کمبوجیه در مصر به سر می‌برد شورش سراسری دربار و تمام ایالت‌ها را در برمی‌گیرد. داریوش شاه بعدی با اعتراضات سراسری علیه هخامنشیان روبه‌رو می‌شود و تمام تلاش خود را جهت بازسازی ساختار قدرت و برگرداندن قدرت هخامنشیان به کار می‌گیرد. این نوشتار تحلیل واقعی‌ترین شورش زمان هخامنشیان و واکاوی مفهوم اعتراض و شورش در اندیشه ایران باستان است. بنابراین پرسش نوشتار چنین است که در اندیشه هخامنشیان شورش و اعتراض مردم چگونه تفسیر می‌گردیده است و به لحاظ مفاهیم اندیشه سیاسی جایگاه مردم و شیوه مشارکت آنها در حکومت چگونه بوده است؟⁴ فرضیه نیز چنین است که با بررسی گسترده‌ترین و پیچیده‌ترین شورش عمومی علیه هخامنشیان که به نام بردیای دروغین معروف شده است با توجه به واکاوی دقیق مفاهیم کتیبه بیستون می‌توان دریافت که عامل سقوط و

انحطاط هخامنشیان بی توجهی به نقش مردم و نداشتن تکنیکی بود که شهروندان از طریق آن به سپهر سیاست نزدیک شوند.

چارچوب تئوریک (ادبیات انتقادی مشروعیت سیاسی)

برای بررسی کتیبه بیستون جهت فهم ماهیت شورش، فتنه و اعتراض علیه ساختار حاکمیت از تئوری اشمیت، آگامبن و لالکلتوو موفه در علم سیاست استفاده می‌کنیم. این متفکران انتقادی بررسی متون تاریخی اعتقاد دارند که مشروعیت روبنایی است که رژیم‌های سیاسی جهت تحت انقیاد قرار دادن شهروندان به کار می‌گیرند. این مشروعیت ریشه در بازی‌های زبانی دارد که تمام تلاش آنها پنهان سازی واقعیت‌ها است و به عبارتی همه واقعیت آن چیزی است که گفته نمی‌شود.⁵ رژیم‌های سیاسی بر اساس دوگانه دوست و دشمن شکل گرفته‌اند.⁶ این هویت خصمانه و ستیز همیشگی در روایت‌ها موج می‌زند و هر مشروعیت سعی می‌کند با تکنیک‌های مختلف خود را در مرکز عالم قرار داده و همه کسانی که به او اعتراض دارند به عنوان دشمن مطرح سازد. دوست و دشمن بر اساس تبار خویشاوندی، مشروعیت الهی، نمایندگی متافیزیکی و در دوران جدید با عنوان قانون خود را تقدس می‌بخشد.⁷ در حالی که همه انسانها شبیه هم هستند و هیچ استثنایی وجود ندارد به نحوی که حق مشروع حکمرانی ایجاد کند. حق مشروع حکمرانی می‌گوید همه انسان‌ها برابرند، همه شهروندان خداوند هستند، باید به رعیت آزادی و آبادانی هدیه داد، قانون بر همه حکمفرما است اما در برابر همه این روایت استثنایی قرار می‌دهد که شالوده نظم سیاسی به همان استثنا وابسته است. مردم می‌توانند شورش کنند، حکومت از آن مردم است، باید به حرف مردم گوش داد، حکمرانی قانونی از آن شهروندان است اما و همین‌ها نوعی استثنا ایجاد می‌کند که رژیم سیاسی با توسل به آن می‌تواند حق تجمعات، آزادی بیان، حق شورش را از مردم گرفته و آنها را سرکوب کند.⁸ بنابراین قانون اصلی همان قواعد الزام آور استثنا سیاسی است که می‌گوید به حکم قانون بر اساس مصلحت‌های اجتماعی، منافع ملی، حقوق خداوند، نژاد برتر، انسانیت، اخلاق، شریعت و ... قانون تعطیل می‌شود و اراده حکمران اصل قرار می‌گیرد. هر چند استثنا در حاشیه قرار دارد و سازوبرگ ایدئولوژیک دولت مدام آن را مخفی نگه می‌دارند اما در نهایت این استثنا است که قاعده قرار می‌گیرد.⁹ منافع ملی، مصلحت عمومی، حکم خداوند و اراده عمومی تفسیرهای کلی از شرایط ارائه می‌دهند که به راحتی قوانین عادی را به تعطیلی می‌کشانند. استثنا همیشه وجود دارد و واژگان مبهمی که دال و مدلول‌های جهان واقعی شان مشخص نیست قواعد و شبکه‌های قدرت را سامان دهی می‌کنند.¹⁰

لالکائو و موفه نیز بر این باورند ذات سیاست با هیچ روایتی قابل مخفی کردن نیست.¹¹ آنطور که کارل اشمیت باور دارد روایت های سیاسی با تخصم و مبارزه معنی دارد و اگر رژیم سیاسی با خلق دستگاه های مشروعیت بخش سعی دارد هویت خاصی به جماعت های انسانی بدهد به طور حتم دستگاه فریبی در کار است که سر از رژیم های توتالیتر در خواهد آورد.¹² سیاست برای خود دارای الزاماتی است که مردم ناچار از پذیرش آن جهت مهار کردن و مدیریت مقوله مشروعیت هستند. به محض اینکه گفته شود غایت امر سیاسی فضیلت اخلاق است و یا حکومت قصد دارد جامعه ای آباد و علمی بسازد ذات قدرت پنهان می شود و امکان به چالش کشیدن آن از بین خواهد رفت. حتی در دوران جدید نظام سرمایه داری و شبکه های مجازی قصد دارند با خلق آرمان شهرهای عصر اطلاعات چنین وانمود کنند بشر قرن بیست و یکم بسیار توانمند شده است و نیازی به عرصه سیاست ندارد. هر آنکه شعار مرگ و تخفیف سیاست را سر می دهد مسلماً در ذهن خود رویای حکمرانی بدون پاسخگو را می پروراند. سیاست را با روایت های بشر دوستانه، مذهبی، حقوق بشری و یا علمی نمی توان از درون تهی کرد و همانطور که بدون هوا انسان وجود ندارد، بدون قدرت و سیاست نیز زیست جمعی انسان ها بی معنا است.

کتیبه بیستون روایت کامل مشروعیتی است که استثنا را به حاشیه رانده است و با توجه به غایت فضیلت مندانه و ارائه مشروعیت اهورایی و فرهنگ مندانه تمام ذات خصمانه و ستیزه جو سیاست را با مرگ مواجه کرده است. کتیبه هیچ حق شورش و اعتراضی برای مردم باقی نگذاشته است و هر گونه نزدیکی به خاندان هخامنشیان جهت اصلاح امر عمومی لغو، پر هزینه و بی مورد قلمداد شده است. دوست و دشمن چنان در روایت کتیبه بیستون در هم آمیخته شده است که خواننده بارها داریوش، کمبوجیه، گئومات، بردیا و ... را فراموش می کند و نمیداند کدام یک درست و حقیقی و کدام یک باطل و دروغین است. داریوش با کنار زدن دشمنان و همه شورش گران قصد دارد روایتی بهداشتی و ناب از مشروعیت تباری، مذهبی و کارآمد برای خود بسازد که در پرتو این رسالت پایه های حکومت را با قانون نوشته ای تبلیغاتی تثبیت کند. در این میان شاه واقعی، اصلاح گران واقعی، بردیای راستین، ایالت های ناراضی محو می گردند و استثنایی که قصد دارد مدام در حاشیه باشد به صورت قتل، اعدام و نابودسازی فجیع مخالفان بر تصویر کتیبه بیستون برجسته می گردند. کتیبه بیستون نمونه کامل قانون اساسی و شیوه حکمرانی دوران میانی حکومت هخامنشیان است که ضعف اساسی تکنیک های آن در جایگاه مردم و شهروندان تعریف می گردد. بزرگترین پرسش به جای مانده از این

رساله ایدئولوژیک تشخیص قاعده و استثنا و همین‌طور راست و دروغ می‌باشد. کتیبه سراسر خصم و دشمنی است و سیاست را در وجه سرکوب - شورش و تشویق - تنبیه، نمایان می‌سازد اما در بنیادهای مشروعیتی خویش قصد دارد مبانی خاندانی، اهورایی و کارایی داریوش را به صورت برحق و مشروع بازسازی کند. این نوشتار با مبانی پارادوکس قدرت، استثنا، دستگاه ایدئولوژیک دولت، دوست و دشمن، شالوده شکنی مشروعیت که در دستگاه‌های فکری آلتوسر، فوکو، آگامبن، اشمیت، لالکائو و موفه به کار گرفته شده است.¹³

بیرون آمدن از آرایمر تاریخی در دوره جدید

در سی کیلومتری شهر کرمانشاه بر دامنه کوه بیستون سنگ نوشته ای وجود دارد که بزرگترین سنگ نوشته جهان به حساب می‌آید. این نوشته در سی متری در دل کوه واقع شده است و طول آن 22 و ارتفاع آن 7 متر می‌باشد. در مسیر کرمانشاه به همدان مردم ایران همیشه این سنگ نوشته را می‌دیدند اما بر اثر حملات گوناگون حافظه تاریخی ایرانیان رابطه خویش با واقعیت را از دست داده بودند به گونه ای که هیچ نامی از هخامنشیان در یاد و خاطره و دفاتر جغرافیایی و تاریخی ثبت نگردید. ابن حوقل نوشت این تصویر مکتب خانه ای است که معلم با شلاق در حال تعلیم دانش آموزان است و برخی نیز تصاویر را بازنمایی مکتبی از چند عارف و شیخ بزرگ قلمداد کردند. ایران بزرگ به سان سالخورده ای که از جنگ‌ها و تجاوزها دچار بیماری آرایمر شده باشد همه وقایع، خط و زبان خویش را از یاد برد. طبیعی است که حمله قبایل بدوی و بی فرهنگ در طول تاریخ، ایران را که گذرگاه حوادث است دچار بی تاریخی و فراموشی سازد. تخت جمشید، پاسارگاد و به لحاظ اندیشه سیاسی از همه مهم تر کتیبه بیستون هیچ رویدادی را برای ایرانیان بازنمایی نمی‌کرد و حوادث تلخ فرصت و امکان تفکر علمی و عقلانی را از ایرانیان سلب کرده بود. به طور تصادفی برخورد ایرانیان با غرب رویه جدید و واقعی تاریخ ایران را که حتی به دامگه شعر، حماسه و عرفان فرو افتاده بود نجات داد و بار دیگر زمان - مکان و ذهن و عین، جهان زیست ایرانی دارای وجوه متعادل گردید.

هنری راولینسون دیپلمات انگلیسی که بعدها سفیر این کشور در ایران گردید پس از سه سال پژوهش در سال‌های 1836 تا 1339 م. موفق می‌شود با زدن نردبان در کنار کوه سی متری بدون حفاظ با انداختن خطر به جان خویش سه زبان عیلامی، ایرانی و بابلی کتیبه را خوانش کند.¹⁴ و با کمک متون مورخان یونانی چون هرودوت و استرابون پرده از راز کتیبه بیستون بردارد. این کتیبه به

تاریخ 1229 شمسی خوانش می‌شود و یکی از جذاب‌ترین و پیچیده‌ترین موضوعات اندیشه سیاسی را در ایران رقم می‌زند. داستانی که هنوز معماهای فراوانی به لحاظ مفهومی در ایده حکومت‌مندی ایرانی باقی گذاشته است. داستان آن مربوط به شورش مغ آن روزگار، گئومات علیه ساختار حکومتی هخامنشیان و شیوه‌های پیروزی و قدرت‌گیری داریوش می‌باشد.¹⁵

آپاراتوس یا سازوبرگ حکمرانی هخامنشیان

کمبوجیه شاه قانونی هخامنشیان زمانی که در قدرت بود به مصر لشکرکشی می‌کند و موفق به فتح آنجا می‌شود. در راه بازگشت خبر می‌رسد مغی به نام گئومات خود را پادشاه خوانده است و کمبوجیه در راه بازگشت از دنیا می‌رود. مغ مالیات‌ها را می‌بخشد و در مدت هشت ماه پادشاهی خود را بردیا برادر کمبوجیه جا می‌زند. او امتیازات زیادی به مردم می‌دهد اما خود را از چشم مردم و خاندان‌های اشرافی مخفی نگه می‌دارد. زنان حرم سرا توطئه را فهم می‌کنند و کشف می‌شود که کمبوجیه قبل از رفتن به مصر برادر خود بردیا را کشته است. داریوش از خاندان هخامنشی به کمک طوائف پارسی علیه گئومات یا بردیای دروغین قیام می‌کند و او به همراه ایالت‌های شورش‌ی را سرکوب می‌کند.¹⁶ کتیبه بیستون رسانه داریوش شاه جهت اعلام به همه نسل‌ها در جهت ایجاد مشروعیت برای اقدامات سرکوب‌گرانه خویش می‌باشد. به گفته آلتوسر دولت‌ها از دو آپاراتوس بهره می‌گیرند.¹⁷ آپاراتوس یا سازوبرگ فیزیکی و سخت قدرت است که همان اعدام‌ها، شکنجه‌ها، زندان و مثله کردن شورشیان را در برمی‌گیرد و همین‌طور سازوبرگ ایدئولوژیک قدرت که به طور کامل در کتیبه بیستون بازنمایی می‌گردد.¹⁸ این کتیبه صورت کامل تبلور مشروعیت در اندیشه سیاسی هخامنشیان است که دارای پرسش‌ها و قواعد استثنایپذیری است که در متن مقاله به آنها اشاره خواهد شد.

داریوش شاه اصول حکمرانی، مبانی مشروعیت، شیوه به قدرت رسیدن خود را در رسانه آن روزگار که کتیبه‌های سنگی بوده است به سه زبان می‌نگارد تا به مردم روزگار خود و نسل‌های دیگر بفهماند که ایدئولوژی حکمرانی اش چیست و چگونه دروغ و از جای خود کنده شدن طبقات نظم و امنیت حکومت را به هم ریخته است. "بخواست اهورامزدا این نبشته را من به زبان آریایی نوشتم و علاوه بر این روی لوح‌هایی از گل و چرم نوشته شد. من نگاره خودم را هم آماده ساختم، به علاوه من نسب نامه خودم را هم تهیه دیدم. این نبشته را برای من خوانده اند. این نبشته به مهر من گواهی شد. آنگاه من این نبشته را به همه جا و به همه کشورها فرستادم. مردم آن را پذیرا شدند." در تمام

متن بسیار تاکید دارد که برای نسل بعد نیز نگارش شده است و این دستگاه ماندگار مشروعیت بخش باید حفظ شود تا حرمت راستی و اشته هخامنشیان همیشه در یادها بماند. این نوشته ها راست است و باید تبلیغ شود. ضمانت اجرای آن ضمانت دودمان و پادشاهی است. پادشاهان بعدی آنان که حرمت کتیبه را نگهدارند و در راستای ترویج آن برآیند حکمرانان ایرانشهر به شمار می‌روند و آنانکه این سنگ نوشته را نابود سازند ارجاع داریوش به متافیزیک است به این معنا که که اهورامزدا پادشاهی را از دودمان آنها بیرون خواهد برد. "تو که پس از این، این نبشته‌ها و این نگاره ها را می‌بینی مبدا آنها را تباہ سازی. تا می‌توانی آنها را نگهدار. اگر این نبشته ها یا این نگاره ها را ببینی و تباہشان نسازی و تا هنگامی که تو را توانایی هست نگاهشان داری، اهورامزدا تو را دوست باشد و دودمان تو بسیار و زندگی ات دراز باد و آنچه کنی آترا اهورامزدا برای تو نیک کند. اگر تو این نبشته ها و این نگاره ها را ببینی و تباہشان سازی و تا تو را توانایی هست نگاهشان نداری، اهورامزدا تو را یار نباشد و تو را دودمان نماند و هر آنچه کنی اهورامزدا تو را نیک نگراند."¹⁹

عامل اساسی و بنیاد مشروعیت سنگ نوشته که حقانیت داریوش را نسبت به گئومات و شورشیان ایالت ها ثابت می‌کند به مذهب، تبارپادشاهی و کارآمدی او برمی‌گردد. این سه مولفه بارها به صورت کلیشه در متن تکرار می‌گردد و مدام تاکید دارد اهورامزدا در کشتن نه پادشاه و پیروزی در نوزده نبرد او را یاری کرد. "به بخشش اهورامزدا من شاه هستم، اهورامزدا شاهی را به من داد. این کشور به بخشایش اهورامزدا به من داده شد و آنها به فرمان من هستند و خراج می‌دهند. اهورامزدا مرا یاری داد تا این پادشاهی را بدست آورم، به بخشایش اهورامزدا من سرور این کشور هستم" عامل دوم مشروعیت بخش تبار، نژاد و دودمان است که جدا کننده داریوش از مدعیان دروغین حکمرانی است این گزاره نیز بارها جهت یادآوری در کتیبه ثبت شده است. "من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه پارس، شاه کشورها، پسر ویشاسب، نوه ارشام هخامنشی. داریوش شاه گوید: پدر ویشاسب ارشام، پدر ارشام آریارمنه، پدر آریارمنه پیش پیش، پدر پیش پیش هخامنش است. داریوش شاه گوید: از این روی ما خود را هخامنش می‌نامیم ما از دیرباز نژاده بوده ایم، از دیرباز خاندان ما شاهی بود. هشت تن از خاندان ما پیش از این شاه بودند، من نهمین شاه هستم، ما نه نفر از قدیم شاه هستیم" سومین عامل برحق بودن داریوش بر اساس سنگ‌نوشته کارآمدی، شجاعت و یاد داشتن فنونی است که باعث می‌شود او بر حریفان پیروز شده و قلمروی وسیع حکمرانی هخامنشی را احیا سازد. "در این کشورها هر آنکس که وفادار بود، او را پاداش دادم و هر آنکس که خیانت کرد او را سخت گوشمالی

دادم. به یاری اهورامزدا این کشورها قانون مرا پذیرفتند. همانگونه که به آنها گفتم، همانگونه انجام دادند. این است کشورهایایی که به بخشایش اهورامزدا به من رسیده است و من در این کشورها شاه هستم: پارس، عیلام، بابل، آشور، عربستان، مصر، کشورهای کنار دریا، اسپارت، یونان، ماد، ارمنستان، کاپادوکیه، پارت، زرنگ، هرات، خوارزم، باکتریا، سغد، قندهار، سکا، سته گوش، رنج، مکا، روی هم بیست و سه کشور مذهب".

بهم خوردن ساختار هرم حاکمیت

در ایران باستان دوره هخامنشیان نظام سیاسی پادشاهی حاکم بود که در آن مردم به شیوه مستقیم و مشارکت عمومی نداشتند بنابراین حق اعتراض و شورش علیه ساختار حاکمیت به رسمیت شناخته نشده بود. در چنین فضایی زمان کمبوجیه شورش سراسری ایران را فرامی‌گیرد. کتیبه بیستون شرح و تحلیل رسمی و ایدئولوژیک رویدادهایی است که شورش را رقم زده است و حق اعتراض برای مردم ایجاد کرده است. در این کتیبه علل شورش، شورشگران، شیوه استدلال آنها، رخدادهای چندسال بهم ریختگی حکومت و در نهایت اقدامات داریوش و برگشتن نظم و امنیت به کشور به همراه سرکوب شدید آنها جهت عبرت گرفتن مردم تحلیل می‌گردد. زبان کتیبه به شدت رسمی و قاطع می‌باشد و به صورت منظم و کلیشه ای گزاره ها در مورد معرفی شورشگران و سرکوب آنها به کار می‌رود. سرآغاز بهم خوردن نظم و امنیت به جای مانده از میراث کوروش به دست مغی صورت می‌گیرد که از جایگاه رسمی خود خارج شده و پا در کشف پادشاهی می‌نماید. زمینه چنین اقدامی به باور داریوش مربوط به حضور طولانی کمبوجیه در مصر و اقدام مخفی او در کشتن برادرش بردیا می‌باشد. ساختار استبدادی همیشه توهم توطئه دارد و کمبوجیه به این ادعا که ممکن است در زمان حضورش در مصر بردیا پادشاه شود به صورت مخفیانه بردیا را می‌کشد. "پسر کوروش، کمبوجیه از دودمان ما در اینجا شاه بود. این کمبوجیه برادری داشت بنام بردیا که با کمبوجیه از یک مادر و از یک پدر بودند، آنگاه کمبوجیه این بردیا را کشت، آنگاه که کمبوجیه بردیا را کشت" بحران آنجا شروع می‌شود که کمبوجیه در راه برگشت از مصر از دنیا می‌رود و خلاء حاکمیت به وجود می‌آید. "آنگاه یک نفر مغ بنام گئومات در پیشیا اوواده (پاسارگاد) در نزدیکی کوه آراکادریش شورش برپا کرد. وی در روز 14 ماه ویاخنا شورش کرد. او به مردم دروغ می‌گفت: من بردیا پسر کوروش برادر کمبوجیه هستم. سپس همه مردم شورش کردند و از کمبوجیه به سوی گئومات رفتند و هم پارس و هم ماد و هم دیگر

کشورها. در روز نهم ماه گرمپاد وی پادشاهی را به دست گرفت. پس از آن کمبوجیه به مرگ خودش درگذشت " گئومات برای اینکه بتواند فرهمند باشد ادعا می‌کند همان بردیا است تا تبار شاهی پیدا کند. " این پادشاهی که مغ گئومات از کمبوجیه گرفت از دیرباز به دودمان ما بایسته بود. مغ گئومات پارس، ماد و دیگر کشورها را از کمبوجیه گرفت و جزو سرزمین خود کرد و پادشاه شد".²⁰

شورش علیه شاه

هر گونه اصلاح، انتقاد و حرکت خلاف جهت سیاست های حکومت به شورش و فتنه تعبیر می‌گردد که با شدیدترین عذاب ها شکنجه می‌گردد. در چنین محیطی امکان تشخیص راست از دروغ وجود ندارد و سیاست تعذیب به صورت حکمرانی قدرت عریان بر بدن ها اعمال می‌گردد. دروغ جایگاه بنیادینی در بی نظمی و ناامنی جامعه دارد به این معنا که گزاره ها هر گاه نسبت خود با واقعیت را از دست دهند اشه یا همان عدالت از میان خواهد رفت. به علت بسته بودن ساختار حاکمیت تنها کسانی حق حکمرانی داشتند که از تبار شاهی یا از فرهمندی برخوردار باشند اما شاهان فرزندان بسیاری داشتند که همه نمی‌توانستند شاه شوند. داریوش پسرعمومی کمبوجیه بود و قصد داشت سامان دروغی که گئومات پایه ریزی کرده بود برهم زند. بردیا به گفته هرودوت کمان گیر ماهری بود که مورد رشک کمبوجیه واقع شد و به طور مخفیانه به قتل رسید. گئومات روحانی ارشد به این راز پی برد و در زمانی که کمبوجیه از دنیا رفت متوسل به دروغ شد. دروغی مبنی بر اینکه او بردیای راستین است باعث شد در مدت دو سال نظم، امنیت و رفاه کشور به خطر افتد. همراه با او 9 حکمران محلی شورش کردند و ایالت های زیادی حتی پس از شکست بردیای دروغین شورشی باقی ماندند و داریوش را مشروع نمی‌دانستند. دروغ گئومات به گونه ای بود که عامل ایجاد کننده بزرگترین سنگ نوشته جهان شد و هنوز نیز بر معمای راست یا دروغ بودن آن ابهام دارد. "مردم نمی‌دانستند که بردیا کشته شده است، سپس کمبوجیه به مصر رفت. پس از آن مردم را شورش کردند و در کشور و در پارس در ماد و دیگر کشورها دروغ فراوان شد" گئومات بسیار زیرک بود و اقدامات بسیاری در هشت ماه جهت تثبیت پایه های قدرت انجام داد. "گئومات کسانی را بردیا را می‌شناختند اعدام می‌کرد تا کسی نداند که او بردیای دروغین است و همه از او میترسیدند. او دروغ و ترس را بر مملکت حاکم کرد". پس از کشته شدن گئومات شورش در ایالت ها آغاز شد و این رویه ای کاملاً طبیعی بود چرا که حاکمان نمی‌دانستند شاهنشاه کیست و از چه کسی باید اطلاعات کنند. کمبوجیه، بردیا و اکنون

داریوش بر تخت سلطنت تکیه زدند و برای حکمرانان محلی این تغییرات عادی نبود و می‌ترسیدند با هر کس همراه شوند او سرنگون شود و این به معنای قماری بود که بازی با حاصل جمع صفر به حساب می‌آمد. "داریوش شاه گوید پس از آنکه من گنومات را کشتم، یک نفر به نام آسرینا پسر او پادرام در عیلام شورش کرد. او به مردم می‌گفت: من پادشاه عیلام هستم. سپس عیلامی‌ها طغیان کردند و به سوی آسرینا رفتند، او در عیلام پادشاه شد. یک نفر در بابل به نام نیدیتوبل پسر آینایرا شورش کرد. او مردم را چنین می‌فریفت: من نبوکد نصر (بخت النصر) پسر نبونید هستم. سپس همه مردم بابل بسوی او رفتند. بابل نافرمان شد و او پادشاهی را در بابل به دست گرفت.

سراسر کشور بر اثر گزاره‌های دروغ بی‌ثبات می‌گردد و به خصوص در ایران که همه امور به پادشاه وابسته است زمانی که هرم حاکمیت دچار تفرقه و یا دگرگونی‌های سریع گردد سامان امور از میان می‌رود. داریوش برای سرکوب شورشی‌ها به بابل می‌رود که ایالت‌های دیگر شورش می‌کنند: "آنگاه که من در بابل بودم این کشورها نافرمان شدند: پارس، عیلام، ماد، آشور، مصر، پارت، مرو، سته‌گوش و سکائییه". شورش دوباره در پارش و عیلام صورت گرفت. "داریوش گوید یک نفر به نام مارتیا پسر چین چیخ ری از شهر کوگاناکا در پارس و عیلام شورش کرد به مردم می‌گفت: که من ایمانیش پادشاه عیلام هستم".

شورش ماد نیز ادامه پیدا کرد. "یک نفر اهل ماد به نام فراورتیش در ماد برخاست و به مردم گفت: من خستریتیه از دودمان هوخستره هستم. سپس سپاه ماد که در کاخ او بودند، بر من نافرمان شد و به سوی آن فرورتیش رفت. او در ماد شاه شد". پسا از ماد نوبت ارمنستان بود که شورش‌های مکرر در آن روی داد. "سه بار ارمنستان شورش کرد و به خواست اهورامزدا و توان سردار ارمنی دادارشی سپاه شورشیان در هم شکسته شد".

شورش ساگارتی در پس از ثبات در ارمنستان روی داد. "یک نفر به نام چیساتاخما اهل ساگارتی نافرمان شد. او به مردم گفت، من ساگارتی پادشاه هستم، از دودمان هوخستره هستم" مادها دوباره شورش کردند و ثبات سراسری به ایران باز نمی‌گشت. "سپس از بابل خارج شدم و به ماد آمدم. آنگاه که به ماد رسیدم فرورتیش که خود را پادشاه ماد نامیده بود با سپاه خود به شهر کوندوروش در ماد درآمد تا با من نبرد کند".

شورش گرگان و پارت و مرو پی در پی روی داد. "با همین ساختار در کتیبه شورش گرگان و پارتها شرح داده می‌شود که آنها نافرمان شدند و به یاری اهورامزدا به بدترین شکل سرکوب شدند. یک نفر در مرو به نام فرادا شورش کرد و مردم گرد او درآمدند". پارس ها نیز برای بار دوم شورش کردند. "مردی به نام وهیزاداتا در شهر تاروا در سرزمین یالوتیا در پارس می‌زیست. او دومین کسی بود که در پارس آشوب کرد و به مردم گفت: من بردیا پسر کورش هستم. سپس سپاه پارسی که در کاخ او بودند و از بادایا آمده بودند شورش کردند و به وهیزاداتا پیوستند. وی در پارس شاه شد. دوباره شورشیان علیه ویوانای سردار ما شورش کردند که شکست خوردند. بار دیگر تعداد کمی با پارسی ها مبارزه کردند که ویوانای همه را دستگیر کرده و کشت".

شورش دوباره بابلی ها داریوش را به تکاپو انداخت. "تا هنگامی که من در پارس و ماد بودم، بابلی ها برای بار دوم و شورش کردند. مردی به نام آراخای ارمنی پسر خالدیت در بابل شورش کرد. در ناحیه دوبال. او مردم را چنین فریب می‌داد: من نبوکدنصر پسر نبونید هستم. آنگاه بابلیان بر من شورش کردند و به سوی آراخای رفتند. او بابل را گرفت و در بابل پادشاه شد" (کتیبه بیستون: 201). شورش ها همچنان ادامه داشت و دروغ گئومات هزینه بالایی برای حکمرانی هخامنشیان به جای گذاشت. "در سال دوم و سوم نیز شورش شکل می‌گیرد و ایالت های عیلام و سکاییان نافرمانی می‌کنند. کشور عیلام نافرمان شد، یک نفر اهل عیلام به نام آتامائتا را به سرداری خود برگزیدند".

برآمدن دوباره اشه

گئومات خود را از مردم و خاندان های اشرافی مخفی کرد چرا که می‌ترسید کسانی متوجه دروغ او گردند. هر چند تخفیف ها و امتیازات زیادی به مردم و اشراف داد اما به تدریج خاندان های پارسی که در حکم مجلس مشورتی و شورای سلطنت بودند موضوع را فهمیدند اما جزاات ایستادن و اعتراض نداشتند. "هیچکس نه پارسی نه مادی از دودمان ما نبود که پادشاهی را از دست مغ گئومات بگیرد، خیلی از او می‌ترسیدند. هیچکس توان نداشت که علیه مغ گئومات سخنی بگوید تا آنکه من سر رسیدم آنگاه من به درگاه اهورامزدا نیایش کردم".

خاندان های پارسی همراه شاه که به گونه ای شورای عالی سلطنت را تشکیل می‌دادند و بعد از داریوش از حقوق بسیاری برخوردار شدند کسانی بودند که بدون تردید و دودلی داریوش را در سرکوب شورشیان همراهی کردند و نام آنها در کتیبه ثبت شده است و هر کس شاه شود موظف است بر

اساس این سند این مردمان را نیکو دارد. "اینها مردمانی هستند که هنگام سرکوب مغ گئومات که خود را بردیا می‌نامید، با من بودند. این مردان هواداران و پیروان من بودند: ویندافارنا پسر ویاسپارا پارسی، آتانا پسر توخرا پارسی، گبری پسر ماردونیا پارسی، ویدارنا پسر باگایگنا پارسی، باگابوخشا پسر داتوواخی پارسی، آدومانیس پسر واخائوکی پارسی. تو که پس از این شاه خواهی شد دودمان این مردمان را به نیکی نگاهداری کن."

داریوش با تکیه بر تبار شاهی، کمک اهورامزدا و کارایی خود موفق می‌شود شاهنشاه ایران گردد. متن کتیبه رسمی و به شدت سرکوبگرانه است به نحوی که در اندرزنامه‌ها ذکر شده است بدون خون ریختن و قدرت سرکوب هیچ قوه قاهره‌ای شکل نمی‌گیرد چرا که در توزیع قدرت نمی‌توان همه را راضی نگه داشت اما می‌توان همه را با حاکم کردن ترس آرام ساخت. داریوش در کتیبه ثبت می‌کند: "اهورامزدا مرا یاری داد، در روز 10 ماه باگایادیش من با بسیاری از مردم، مغ گئومات و همه پیروانش را کشتم."

داریوش اقدامات خود را به نام اهورامزدا و خواست او ثبت می‌کند که چگونه اهورا او را یاری می‌دهد و با کشتن گئومات نظم و آبادانی به کشور برمی‌گردد.²¹ "در دژ سیکایا اوواتیس در ناحیه نسا در ماد وی را کشتم. پادشاهی را از او گرفتم. به یاری اهورامزدا شاه شدم. اهورامزدا پادشاهی را به من داد. داریوش شاه گوید: پادشاهی را که از دودمان ما گرفته شده بود، مانند گذشته برپای کردم. نیایشگاه‌هایی را که مغ گئومات ویران کرده بود (بنا کردم)، من چراگاه‌ها و دام‌ها و رعیت را با اموالی که مغ گئومات از آنها گرفته بود به مردم بازگرداندم."

سرکوب ایالت‌های شورشی جنگ آسیادیا و آناماک چنین عنوان شده است: داریوش شاه گوید: "سپس من به عیلام فرمان فرستادم. آسرینا دست و پای بسته نزد من آورده شد و من او را کشتم. داریوش شاه گوید: آنگاه من به سوی نیدیتتوبل به بابل رهسپار شدم. سپاه نیدیتتوبل دجله را در دست داشت و در آنجا بود و کشتی‌ها هم در آنجا بودند. آنگاه من سپاهیان را سوار آنها کردم و دیگران را سوار شترها و برای بقیه اسب فراهم کردم. اهورامزدا مرا یاری کرد. به یاری اهورامزدا از دجله گذشتیم و در آنجا سپاه نیدیتتوبل را شکست دادم. نبرد ما در 26 ماه آسیادیا روی داد. داریوش شاه گوید: آنگاه من رهسپار بابل گردیدم، هنوز به بابل نرسیده بودم که نیدیتتوبل که خود را نبوکد نصر مینامید با سپاه خود به شهر زازان در نزدیکی فرات رسید تا با من نبرد کند. پس ما نبرد کردیم. اهورامزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورامزدا من سپاه نیدیتتوبل را تارومار کردم. بقیه به آب ریخته شدند و آب آنها

را برد. ما در روز دوم ماه آناماک نبرد کردیم. پس از آن نیدینتوبل با چند سوار گریخت و به بابل وارد شد، آنگاه من به بابل رفتم. آنگاه من به بابل رفتم. به خواست اهورامزدا بابل را گرفتم و نیدینتوبل را دستگیر کردم". سرکوب شورش دیگر در پارس و عیلام چنین صورت می‌گیرد: "داریوش شاه گوید: آن‌هنگام که من در نزدیکی عیلام بودم، عیلامی‌ها از من ترسیدند، مارتیا را که سرکرده آنان بود گرفتند و کشتند".

سرکوب مادها چنین صورت می‌گیرد: "سپاه پارسی و مادی که زیر فرمان من بودند، کم شمار بود. پس از آن من ارتش فرستادم. فرمانده آنها یک نفر پارس بنام ویدارنا بود. به آنها گفتم بروید و سپاه ماد را که خود را ارتش من نمی‌داند، در هم بشکنید. آنگاه ویدارنا با سربازان رهسپار شدند. آنگاه که به ماد در نزدیکی شهری به نام ماروش رسید، نبرد با مادها را آغاز کرد. آنکس که سرکرده مادها بود در آنزمان در آنجا نبود. اهورامزدا کمک کرد و سپاه آنها در هم شکست. این نبرد در روز 27 ماه آناماک آغاز گردید. پس از این سپاه من در ناحیه کامپاندا در ماد در انتظار بودند تا که من به ماد رسیدم".

سرکوب مکرر ارمنستان چنین ثبت شده است: "یکی از سرداران ارمنی من به نام دادارشی را به ارمنستان فرستادم و او را گفتم برو سپاه شورشیان را که خود را به نام من نمی‌نامند، در هم شکن. پس از این دادارشی رهسپار شد. آنگاه که وی به ارمنستان رسید شورشیان گرد آمدند تا با دادارشی نبرد کنند. در زوزاخی در ارمنستان صف آرایی کردند. اهورامزدا مرا یاری داد، به یاری اهورامزدا ارتش من سپاه شورشیان را تارومار کرد. در روز هشتم ماه توراواخارا نبرد آغاز شد. برای دومین بار شورشیان گرد آمدند تا رهسپار نبرد با دادارشی شوند. آنان در دژ تیگرا در ارمنستان نبرد کردند. اهورامزدا مرا یاری کرد. بخواست اهورامزدا ارتش من سپاه شورشیان را تارومار کرد. این نبرد در روز 18 ماه توراواخارا آغاز شده بود. برای سومین بار شورشیان گرد آمدند تا با دادارشی نبرد کنند. در نزدیکی دژ اوپاما در ارمنستان صف آرایی نمودند. به یاری اهورامزدا شورشیان در هم شکسته شدند. در روز نهم ماه تایگارچیش نبرد آغاز شده بود. پس از این دادارشی در ارمنستان در انتظار من بود تا آنکه من به ماد رسیدم". ارمنستان آرام نمی‌گیرد و به شیوه‌های مختلف سرکوب می‌شود "من یکنفر پارسی به نام واومیسا را به ارمنستان فرستادم و به او گفتم: برو سپاه شورشگر را که خود را به نام ارتش من نمی‌نامد در هم شکن. پس از این واومیسا رهسپار شد، آنگاه که او به ارمنستان رسید، شورشیان گرد آمدند و رفتند تا با واومیسا نبرد کنند. در ناحیه ایزالا در آشور نبرد را آغاز کردند. اهورامزدا مرا یاری

کرد، بخواست اهورامزدا ارتش من سپاه شورشگر را تارومار کرد. در روز 15 ماه اناماک نبرد آغاز شده بود (کتیبه بیستون: 198). داریوش شاه گوید: برای بار دوم شورشیان آمدند تا با وائومیسا نبرد کنند. در ائوتریا در ارمنستان نبرد شکل گرفته یاری اهورامزدا لشکر دشمن تار و مار شد."

شورش مادها و سرکوب چندباره آنها چنین ثبت شده است: "سپس ما با پادشاه دروغین ماد نبرد کردیم. اهورامزدا مرا یاری کرد. بخواست اهورامزدا من سپاه فرورتیش را شکست دادم. در روز 25 ماه آدوکانیش ما نبرد را آغاز کردیم. سپس فرورتیش با سواران کمی فرار کرد و به سرزمین ری در ماد رهسپار شد. سپس من بدنبالش سپاه فرستادم. فرورتیش دستگیر شد و او را به نزد من آوردند. داریوش او را مثله کرد و یارانش را دار زد". سرکوب ساگارتی چنین ثبت شده است: "من (داریوش) ارتش پارس و ماد را فرستادم. من یک نفر سردار بنام تهماسپاد را رهبر آنها کردم. به او چنین گفتم: بروید و سپاه شورشی را که خود را ارتش من نمی‌نامد در هم شکنید. آنگاه تهماسپاد با ارتش رهسپار شد و با چیساتاخما نبرد آغاز کرد. اهورامزدا ارتش داریوش را کمک کرد شورش در هم شکست او را نزد داریوش آورند و به شکل فجیع دار زده شد."

در کتیبه در مورد سرکوب پارتی ها چنین آمده است: "مردم پارت و گرگان شورش کردند و نافرمان شدند. ویشتاسپ با سپاهی وفادار رهسپار شد با پارتیان شورشگر نبرد کرد به یاری اهورامزدا قشون شورشی را درهم شکست. در این نبرد ارتش ری به کمک ویشتاسپ رفت و کار را یکسره کردند". سرکوب مرو چنین ثبت شده است: "من دادارشی شهریان بلخ پیغام فرستادم برو اهالی مرو و کسانی که نافرمانی می‌کنند در هم شکن. به یاری اهورامزدا شورشیان در هم شکسته شدند، این نبرد در روز 23 آسادیبا آغاز شد. در همه جا عنوان میشود که کشور از آن من شد و این است آنچه من در بلخ انجام دادم".

سرکوب شورش دوم پارس تحلیل شده است: "ارتش ماد و پارس را به فرماندهی مردی ایرانی به نام آرتاواردیا فرستادم و به خواست اهورامزدا بردیای دروغین را سرکوب گردید. همه شورشگران پارسی که به فرمان وهیزداتا بودند به دار آویخته شدند". سرکوب شورش دوم بابل چنین عنوان شده است: "داریوش شاه گوید: من ارتش به بابل فرستادم. مردی پارسی را از میان سردارانم به نام ویندافارنا را به فرماندهی آنان برگزیدم و به آنان چنین گفتم: بروید سپاه بابل را که خود را به نام من نمی‌نامد در هم شکنید. پس ویندافارنا با ارتش به بابل رفت. اهورامزدا مرا یاری داد. به خواست اهورامزدا سردار ما ارتش بابلی ها را شکست داد و دست و پای بسته آنان را آورد. در مدت یکسال همه شورش ها

سرکوب گردید. داریوش شاه گوید: "من 19 نبرد کردم. به خواست اهورامزدا همه را تارومار کردم و 9 پادشاه را اسیر کردم. داریوش دوباره در کتیبه بیستون اسامی شورشیان را می‌آورد، استدلال مشروعیت بخش آنها را نقل قول می‌کند و می‌گوید این نه نفر مردم را فریب می‌دادند که همه آنها را در نبرد به اسارت گرفتم و جریان فریب را اصلاح ساختم".

سرکوب شورش عیلام و سکایا در سال دوم و سوم پادشاهی داریوش روی داد. "داریوش برای سرکوب عیلامی های شورشی مردی پارسی به نام گبری از سرداران خود را به فرماندهی آنان برگزید. گبری با سربازانش به عیلام رفت و او با آنها نبرد کرد. گبری آنها را در هم شکست سردارشان را دستگیر نمود و من آن نافرمان را کشتم". سرکوب سکاهای در کتیبه چنین نوشته شده است: "آنگاه من با ارتش به سوی سرزمین سکاهای رهسپار شدم. سپس سکاهایی که کلاه نوک تیز بر سر دارند با من وارد نبرد شدند. آنگاه که به نزدیک آب رسیدم با تمام ارتش به آنسوی آب رفتم. آنگاه من بخشی از سکاییان را تارومار کردم و بخشی دیگر را اسیر نمودم. سردار آنان به نام سکونخا را گرفتند و به نزد من آوردند. آنگاه من سردار دیگری برای آنان برگزیدم، آنکسی که من به او علاقه داشتم".²²

جدول ۱: نام شورشگر - ایالت شورشی - استدلال شورشگر

نام شورشگر	ایالت شورشی	استدلال شورشگر (شیوه مشروعیت بخشی به حکمرانی)
مغ گئومات	پارس	من بردیا پسر کورش هستم
آسرینا	عیلام	من پادشاه عیلام هستم
نیدینتوبل	بابل	من نبوکد نصر پسر نبونید هستم
مارتیبای ایرانی	عیلام	من ایمانش پادشاه عیلام هستم
فراورتیش	ماد	من خشتریتیه از دودمان هوخشتره هستم
چیساتاخما	ساگارتی	من از دودمان هوخشتره پادشاه ساگارتی هستم
فرادا	مرو	من پادشاه مرو هستم
وهیزداتای	پارس	من بردیا پسر کورش هستم
آراخای	بابل	من نبوکد نصر نبونید هستم

در بزرگترین سنگ نوشته جهان به شرح دقیق و علمی با داشتن مکان و زمان و اسامی اشخاص رویدادهایی که منجر به بازگشت ثبات، راستی، امنیت و آبادانی کشور می‌شوند نام برده می‌شوند. این سنگ‌نوشته داستان سرکوب شورشی است که بر اساس دروغ بنا نهاده شده است. در این نوشته

همچنان دودمان هخامنشی و یاری اهورامزدا دو پایه مشروعیت بخشی هستند که ریشه های سنتی و انتصابی دارند. یاری اهورامزدا بنیاد عینی و قابل اتکایی نیست که بتوان حقوق شهروندان را با آن رعایت کرد چرا که ویژگی کیفی دارد و ابهام در آن باعث می شود تنها گزاره های سرکوبگر مشروع جلوه کنند.²³ از سوی دیگر نژاد، تبار و دودمان نیز اکتسابی نیست و انسان ها همانطور که در تاریخ و زبان قرار می گیرند در خانواده، ایل و طایفه قرار می گیرد. دو پایه اهورایی و دودمانی که مبنای اقدامات داریوش جهت سرکوب قرار گرفته اند شاخص های سنتی مبتنی بر عصبيت هستند که قانون بدیهی علم سیاست را زیر سوال می برند. جوامعی که در آنها حقوق شهروندان به رسمیت شناخته شده است و مردم می توانند در حوزه عمومی به انتقاد از امر سیاسی بپردازند مبنای مشروعیت اکتسابی و مبتنی بر تخصص می باشد. این مورد در کتیبه بیستون کمرنگ است و امور انتصابی و عصبيت های خشن با گزاره های دودمانی و اهورایی پوشیده می شوند که گونه ای تداومی از ساختار ایدئولوژیک اندیشه سیاسی در ایران است. داریوش بعد از شکست همه مدعیان حکومت چنین می نگارد: "من مردم را در جایشان استوار نمودم. من مردم پارس و ماد و دیگر کشورها را برقرار ساختم. من آنچه را که به تاراج رفته بود برگرداندم. من این کار را به یاری اهورامزدا انجام دادم. من توانستم تا دودمان خود را در جای خود استوار نمایم. من به یاری اهورامزدا توانستم تا نگذارم مغ گئومات خانه ما را تصرف کند. اینست که پس از شاهی انجام دادم".

شروع دوره زوال هخامنشیان

نقطه اوج همان نقطه فرود است چرا که در این جهان با توجه به میرایی همه چیز، امر بی نهایت وجود ندارد. هخامنشیان توسط کوروش معیارهای انسانی و عقلانی را برای دنیای سیاست رقم زد که در جهان بی سابقه بود. این میراث بنان گذار ایران بعد از او کمرنگ گردید تا جایی که داریوش جهت رسیدن به قدرت رواداری، تساهل و مدارای کوروش را فراموش کرد.²⁴ در کتیبه بیستون با آنکه بسیار رسمی، مستند، پراگماتیک و کارآمد گزاره ها چیده شده است اما در لابه لای گزاره ها از بخشش، مدارا و عقلانیت انسانی کوروش خبری نیست. کشتار، سرکوب، به دریا انداختن، قطع کردن دست و پا، تار و مار ساختن و مثله کردن در گزاره هایی نقل شده است که نمایان گر سیاست تعذیب جهت نابود ساختن حق شورش و اعتراض شهروندان به شمار می رود. کتیبه در واژگان خود شکنجه و تعذیب جهت عبرت گرفتن مردم را جایگزین بندهای انسانی منشور کوروش می سازد. به عنوان مثال

داریوش در مورد سرکوب رهبر مادها می‌نگارد: "من بینی و گوش و زبان او را بریدم و یک چشم او را درآوردم. دست و پا بسته بر دروازه های من نگاه داشته شده بود و همه مردم او را می‌دیدند. آنگاه او را دار زدیم و همه پیروان برجسته او را در درون دژ آویزان کردم". حتی در برخی سیاست های تنبیهی چشم، گوش و بینی درآورده می‌شود. "شورشگر ساگارتی چیساتاخما را نزد من آوردند سپس من بینی و گوش او را بریدم و یک چشم او را درآوردم او را بر دروازه های من دست و پا بسته نگاه داشته بودند و همه مردم او را میدیدند، سپس من او را در اریل دار زدیم". سیاست تنبیهی و عبرت آموز جهت بازنمایی قدرت حاکمه برای ترساندن مردم بود. داریوش در سرکوب شورش دوم بابلی ها می‌نویسد: "در روز 22 ماه وارکازانا آرای که خود را نبوکد نصر می‌نامید و کسانی که پیروان برجسته وی بودند دستگیر شدند. من فرمان دادم آراخای و پیروان برجسته اش را در بابل به دار آویزند".

علاوه بر شکنجه و اعدام ورود ادبیات مذهبی و ارائه قرائت رسمی از دین در کتیبه بیستون رواج پیدا می‌کند و بعد از داریوش اهورامزدا خدای مشروعیت بخش قرار می‌گیرد امری که با رواداری و تکثرگرایی مذهبی کوروش مناسبتی نداشت.²⁵ داروش در کتیبه به شکل آشکار و معناداری خدایان دیگر را کنار می‌زند و در همه کارهای خویش مشروعیت اهورایی خلق می‌کند "اهورامزدا مرا یاری داد. به یاری اهورامزدا ارتش من سپاه شورشیان را در هم شکست. آنگاه اهورامزدا آنان (شورشگران) را به من سپرد، من با آنان آنطور که خواستم رفتار کردم. اهورامزدا و دیگر ایزدان من را یاری کردند تا در یک سال اوضاع را به سامان ساختم". تا سال اول داریوش سعی دارد از شیوه های تکثرگرایی فرهنگی استفاده کند اما هر چه شورش ها افزایش می‌یابد اهورامزدا و دین مزدایی انحصاری تر خود را متبلور می‌سازد. در سال های دوم و سوم سرکوب شورش ها با نام مذهب صورت می‌گیرد و رواداری کوروش فراموش می‌گردد. "این عیلامی ها بی ایمان بودند و به اهورامزدا احترام نمی‌گذاشتند. من به اهورامزدا احترام می‌گذاشتم. به خواست اهورامزدا با آنها آنطور رفتار کردم که برابر میل من بود. کسی که اهورامزدا را ستایش و احترام کند در دوران زندگانی و پس از آن شاد و خوشنود خواهد بود". "این سکایی‌های بی ایمان بودند و اهورامزدا را ستایش نمی‌کردند. من اهورامزدا را ستایش می‌کردم. بخواست اهورامزدا من با آنها به میل خود رفتار کردم. داریوش شاه گوید: کسی که در زندگانی و پس از زندگانی اهورامزدا را ستایش کند شادی و نیک روزی از آن او خواهد بود".

ایران سرزمین اقوام، گویش ها، مذاهب مختلفی در زمان هخامنشیان بوده است که کوروش در منشور و شیوه حکمرانی اش به خوبی تعادل میان آنها را حفظ کرد به نحوی که به هیچ‌یک توهین

نکرد، آنها را در انجام مراسم خود آزاد گذاشت، به خدایان و فرهنگ آنها احترام گذاشت و از همه آنها در سیاست گذاری استفاده کرد. توین بی در مجموعه نوشتار تحقیقاتی به نام جغرافیای اداری ایران باستان می‌نویسد: "اگر اقوام و ملت های ستم دیده از نظام های اجتماعی و اداری آشوریان و بابلیان با جان و دل اطاعت از ایرانیان را پذیرفتند و طوق بندگی آنان را گردن نهادند بی علت نبود. پس از تحمل آخرین و هولناکتریندفعه هجوم نظامیانسفاک اشوری ولگدمال شدن زیرپای ستوران بیابان گردان دشت های آسیای مرکزی اوضاعشان با حکمرانی متساهل کوروش بهبود یافت".²⁶ اما در عهد داریوش با توجه به اینکه اغلب ایالت ها نمی‌توانستند حق و باطل را تشخیص دهند تنها پارس ها بودند که بردیای دروغین را تشخیص داده و به سوی داریوش رفتند همان شش خاندان پارسی که در کتیبه از آنها یاد شده است. از این پس حکومت هخامنشیان امتیاز خاص برای قوم پارس قائل می‌شود و نوعی بدبینی به سایر ایالت ها به وجود می‌آید چرا که در لحظه حساس و بحرانی نتوانسته بودند سریع تصمیم گیری کنند و در صف شورشیان جای گرفته بودند.²⁷ اغلب سرداران سپاه، فرماندهان جنگی، کارگزاران حکومتی از این پس پارسی بودند. و این مورد نیز یکی از موارد شروع انحطاط در دوره هخامنشیان بود.

مورد دیگر مربوط به تاکید بر دروغ و راستی در کتیبه بیستون است. از منظر اندیشه سیاسی نمی‌توان گفت آیا داریوش واقعا شاه هخامنشی بود یا فردی بود که توانست بردیای واقعی را بکشد و خود را شاه ایران سازد. کتیبه سازوبرگ ایدئولوژیک و رسانه رسمی شاهی پیروز است که بر همه دشمنان خود غلبه کرده است. این منبع را نمی‌توان معتبر دانست چرا که یک طرفه است اما چاره ای نیز نداریم چون در عین حال معتبرترین اثر به جای مانده و بزرگترین کتیبه نوشتاری جهان است. ابهام، دوگانگی و ایدئولوژی پرده ای از جهل و نادانی را در مقابل خوانندگان متن ایجاد می‌نماید که تشخیص‌روایت درست از اشتباه تقریبا ناممکن است. چرا کمبوجیه بردیا را می‌کشد، چگونه یک مغ گمنام به نام گئومات از ماجرا خبر دار می‌شود؟ چگونه می‌تواند به راحتی شاه ایران شود و همه ایالت ها مشروعیت او را می‌پذیرند؟ کمبوجیه چگونه کشته می‌شود و چه زمانی بردیا را کشته است؟ داریوش کیست و چرا در سنگ نوشته بارها تکرار می‌کند نژاد من هخامنش است و من دروغ نمی‌گویم؟ چرا اینقدر اصرار دارد که سنگ نوشته حفظ شود و چرا با دشمنان خود به فجیع ترین شکل ممکن برخورد می‌کند؟

واژه دروغ بیش از اندازه در متن کتیبه تکرار می‌شود. تاکید بیش از اندازه بر دروغ به یک معنا اینکه دروغ مبنای شورش است و هر گونه بنیاد کژ و نابسامانی از دروغ برمی‌خیزد.²⁸ کتیبه بیستون در یک کلمه خلاصه می‌شود و آن دروغ است. "دروغ سبب شد تا آن کشورها شورش کنند. شورشگران مردم را فریب می‌دادند." "تو که پس از این شاه خواهی شد از دروغ بهره‌بر، کسی که دروغ می‌گوید به سختی مجازات کن، اگر فکر می‌کنی که کشور من باید بی‌گزند بماند".

متن برای نسل دوره داریوش نوشته نشده است و انگار او می‌دانست که این رسانه تا بد خواهد ماند و باید دودمان خود را در مقابل حوادث پیش رو بیمه سازد. این سنگ نوشته شجره نامه، قانون اساسی، مکتوب مشروعیت بخش و همه رسانه داریوش است که با تمام توان و به طور دقیق حکاکی شده است. در انتهای متن ناظران بیرونی و نسل های بعد را مخاطب قرار می‌دهد که باور کن داریوش که بوده است و چه انجام داده است. "تو که از این پس این نبشته ها را خواهی خواند به کارهایی که من انجام داده ام، باور داشته باش و آن را دروغ مپندار. داریوش شاه می‌گوید: من اهورامزدا را گواه می‌گیرم که آنچه در یک سال و در همان سال انجام داده ام، راست است نه دروغ".

متن باز است و داریوش تاکید دارد که بسیاری از موارد را ننوشته است به این معنا که هر چه توانسته است نوشته است اما توان و اراده داریوش را محدود فرض نکن. "بخواست اهورامزدا بدست من کارهای زیاد دیگری نیز کرده شد که در این نوشته نیامده است. به آن جهت نوشته نشد، مبادا آنکه از این پس کسی این نوشته را بخواند و آنچه به دست من انجام شد در دیده او بسیار آید و این او را باور نیاید و دروغ پندارد". این کتیبه رسمی و ایدئولوژیک که از تفکر پادشاهی قدرتمند و بسیار دقیق و منظم به وجود آمده است کاملاً سیستمی است به نحوی که هر خواننده و تفسیرگری در برابر واژگان آن سر تسلیم فرود می‌آورد و چاره ای جر پذیرفتن دال و مدلول های آن ندارد.²⁹

داریوش می‌گوید مدام تاکید کن من کارهای زیادی کردم باور و تبلیغ کن آنها را "هیچ شاهی کارهایی که من در یک سال انجام داده ام نتواند انجام دهد. پس به کارهایی که به دست من انجام شده باور کن و از مردم پنهان نکن".

نتیجه: واقعیت وارونه و استنا حاکمیت

کتیبه بیستون متنی دقیق و سیستمی است که خواننده را کیش و مات می‌سازد و هر گونه قصدیت غیر متن را جوابگو است. به نحوی این کتیبه در نوع خود بی نظیر است، به خصوص برای آنان که

اعتقاد دارند ایران خطا، کتاب، نوشته و ادبیات ثبت شده تاریخی ندارد اگر فقط همین کتیبه بر تارک ایران باستان باشد، تمدنی درخشان را کفایت می‌کند.³⁰ داریوش می‌نویسد و این خود قاعده‌ای عقلانی است چرا که در حال پاسخگویی به انسان های زمانه خود و نسل های بعدی است. از صفات زیادی نام می‌برد اما شخصی، استبدادی و کاملا ابهام آمیز است. مردم، شهروندان و حقوق انسانی در آن غیبت است و باید به میراث خود با رویکرد انتقادی نگریست که دوباره مردم از تاریخ حذف نشوند.³¹

شورش سراسری علیه حکومت و سرکوب سراسری با دستگاه نظامی و تبلیغاتی گسترده در این دوره اتفاق افتاد. یک ساختار دارد، شورش پیوند با یک سردار غیر ایرانی و بعد فرستادن یک لشکر پارسی و کمک اهورامزدا و سرکوب شدید شورشیان و برگشتن نظم و امنیت به کشور. کلیشه و ساختار قدرت استبدادی در سراسر متن دیده می‌شود.³² کلیشه های پیروزی مدام تکرار می‌شود. شورش نابخردان و سپاه جهل و تاریکی و فریب خوردگان در عین حال کنار ایستادن داریوش اصیل هخامنشی و بعد همراه شدن سرداری از جنس شورشیان با داریوش و در آخر کمک نهایی اهورامزدا و تارومار شدن سپاه دشمن دروغگو. تمام سنگ نوشته ساختاری تبلیغاتی و کلیشه ای دارد و چون رسانه ای مشروعیت بخش داریوش برای مقابله و تارومار کردن هر گونه شورش مردمی است. داریوش می‌گوید: اهورامزدا همه صفات خوب را در من بود شکوفا ساخت و من مظهر راستی و عدالتم نشانه اش چنین است "اهورامزدا و دیگر ایزدان به این سبب مرا یاری دادند که من خائن، دروغگو و شرور نبودم. نه من و نه دودمان من. من به عدالت رفتار کردم. من نه به توانا و نه به ناتوان زور نورزیدم".

بزرگترین مشکل و مسئله حکومت‌مندی در دوره هخامنشیان نادیده گرفتن حق مردم است. معیار عدالت داریوش شاه ماندن قدرت در دودمان و حفظ آن است. هیچ کس حق اعتراض و حرکت جهت اصلاح امور را ندارد و تنها کسانی شایسته اند که با دودمان هخامنش در جهت تحکیم قدرت آنان همراهی می‌کنند. "مردی را که با دودمان من همراهی کرد او را نیک نواختم و آنکه زیان رسانید او را سخت کیفر دادم. تو که از این پس شاه خواهی شد کسی که دروغگو و شرور است دوست نباش و سخت مجازات کن".³³

استبداد جهان زیست خاص ندارد فرمول بدیهی دارد به این صورت که قدرت نامحدود به یک انسان بدهید. داریوش همه کسانی که علیه حکومت شورش کردند به بدترین شکل سرکوب کرد و کتیبه ای بزرگ آفرید تا در ذهن همه انسان ها مبنای حکمرانی اش مشخص باشد. تشویق و تنبیه و ضمانت اجرای کتیبه بیستون به معنای قانون اساسی ایدئولوژیک است که همه موضوعات امر عمومی جهت

قدرت فائقه را در خود دارا است. داریوش می‌گوید: "اگر این منشور را پنهان نداری و به مردم بگویی، اهورامزدا یار تو باشد و دودمان تو دراز و زندگی ات دراز باشد. اگر این منشور را پنهان داری و به مردم نگویی، اهورامزدا تو را یار نباشد و ترا دودمان نماند."

State exception and paradox legitimacy of revolt in Achaemenian state

Abstract

Achaemenian state is the beginning rationality in political human history. For proof this supposition we can refer to charter and inscription in this period. Cyrus cylinder and inscription of Dariush show the principle of governmentality Achaemenian and apparatus ideological state. In this article use theoretical framework from Althusser, Foucault and Agamben for analysis. State always show all act and decision are rationality but in reality rule of exception governed in the environment politics. Inscription Katibe Biston is ancient ideological apparatus state and dilemma about what reality happen in history. In this article I analysis legitimacy of revolt in achaemenid state and show according to framework state exception have paradox in statement inscription. Worldview this article is critical theory that attempt related problem contemporary to the tradition. Therefore legislative government in Katibe Biston is paradox we can't understand what is reality but we can recognize ideological apparatus Achaemenian state.

Keyword: Achaemenian, apparatus, legislative, state, ancient iran

پی نوشت ها

- ¹ Marrow, John (2005), **history of western political thought**, London: Palgrave Macmillan, P. 299-300.
- ² Marrow, John (2005), **history of western political thought**, London: Palgrave Macmillan, P. 357.
- ^۳ آگامبن، جورجو (1390)، **وسائل بی هدف، یادداشت هایی در باب سیاست**، ترجمه امید مهرگان و صالح نجفی، تهران: نشر چشمه، ص.117.
- ⁴ Marrow, John (2005), **history of western political thought**, London: Palgrave Macmillan.
- ^۵ آگامبن، جورجو (1390)، **وسائل بی هدف، یادداشت هایی در باب سیاست**، ترجمه امید مهرگان و صالح نجفی، تهران: نشر چشمه.
- ⁶ Crockett, Clayton (2011) **radical political theology: religion and politics after liberalism**, Columbia University Press, p.70-79
- ⁷ Agamben, Giorgio (2005), **state of exception**, Chicago: The University of Chicago Press, p.126-40.
- ^۸ آگامبن، جورجو (1390)، **وسائل بی هدف، یادداشت هایی در باب سیاست**، ترجمه امید مهرگان و صالح نجفی، تهران: نشر چشمه، ص.108.
- ⁹ Agamben, Giorgio (2005), **state of exception**, Chicago: The University of Chicago Press, p.32-40.
- ^{۱۰} آگامبن، جورجو (1390)، **وسائل بی هدف، یادداشت هایی در باب سیاست**، ترجمه امید مهرگان و صالح نجفی، تهران: نشر چشمه، ص.102.
- ^{۱۱} لالکائو، ارنستو، شانتال موفه (1393)، **هژمونی و استراتژی سوسیالیستی**، ترجمه محمد رضایی، تهران: ثالث.
- ^{۱۲} لالکائو، ارنستو، شانتال موفه (1393)، **هژمونی و استراتژی سوسیالیستی**، ترجمه محمد رضایی، تهران: ثالث، ص.120.
- ^{۱۳} اشمیت، کارل (1392)، **مفهوم امر سیاسی**، ترجمه سهیل صفاری، تهران: نگاه معاصر، ص.56.
- ^{۱۴} قادری، حاتم (1390)، **پایه در کوی ایران**، تهران: نشر علم، ص.55.
- ^{۱۵} زرین کوب، عبدالحسین (1384)، **روزگاران**، تهران: سخن، ص.84.
- ^{۱۶} پیرنیا، حسن (1350) **تاریخ ایران باستان**، تهران: امیرکبیر، ص.516.
- ¹⁷ Althusser, Louis (1971), **Lenin and Philosophy and Other Essays**, Translated from the French by Ben Brewster, York and London: Monthly Review Press new, p.25-60.

- ^{۱۸} آکامین، جورجو (1389)، *آپاراتوس چیست؟* ترجمه یاسر همتی، تهران: رخداندو.
- ^{۱۹} مرادی غیاث آبادی، رضا (1387)، *کتیبه های هخامنشی، خط میخی پارسی باستان*، تهران: نوید، ص.204.
- ^{۲۰} مرادی غیاث آبادی، رضا (1387)، *کتیبه های هخامنشی، خط میخی پارسی باستان*، تهران: نوید، ص.195.
- ^{۲۱} پیرنیا، حسن (1350) *تاریخ ایران باستان*، تهران: امیرکبیر، ص.520.
- ^{۲۲} مرادی غیاث آبادی، رضا (1387)، *کتیبه های هخامنشی، خط میخی پارسی باستان*، تهران: نوید، ص.204.
- ²³ Foucault, Michel, (1989) *the archeology of knowledge*, London: Rutledge, p.151-56.
- ^{۲۴} توین بی (1388)، *جغرافیای اداری ایران باستان*، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص.4.
- ^{۲۵} سرخوش، ویستا (1391)، *پیدایش امپراطوری ایران*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: مرکز، ص.107.
- ^{۲۶} توین بی (1388)، *جغرافیای اداری ایران باستان*، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص.4.
- ^{۲۷} قریشی، امان اله (1389)، *ایران نامه*، تهران: هرمس، ص.233.
- ^{۲۸} سرخوش، ویستا (1391)، *پیدایش امپراطوری ایران*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: مرکز، ص.94.
- ²⁹ Foucault, Michel, (1989) *the archeology of knowledge*, London: Rutledge, p.257.
- ^{۳۰} آموزگار، ژاله (1386)، *زبان فرهنگ اسطوره*، تهران: معین، ص.192.
- ^{۳۱} اشمیت، کارل (1392)، *مفهوم امر سیاسی*، ترجمه سهیل صفاری، تهران: نگاه معاصر، ص.16.
- ^{۳۲} زرین کوب، عبدالحسین (1384)، *روزگاران*، تهران: سخن، ص.128.
- ^{۳۳} مرادی غیاث آبادی، رضا (1387)، *کتیبه های هخامنشی، خط میخی پارسی باستان*، تهران: نوید، ص.202.